

ایران در سوگ

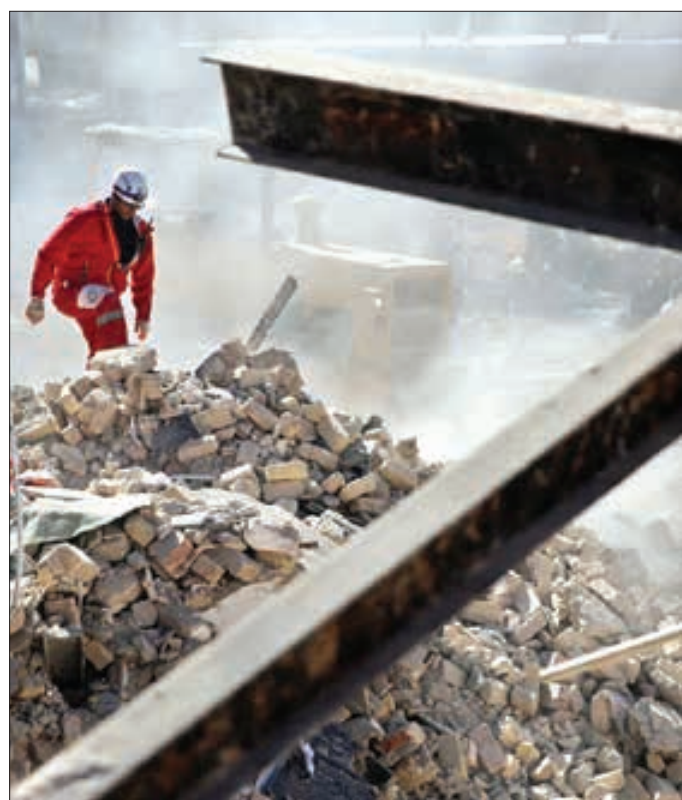
همه ایران کرمانشاه است امروز

رهگذر- قصه ما امروز، قصه هزار بغض شکسته است، ماجرای هزار در هزار چشم به باران نشسته. آن زخم که در غرب کشور باز لرزه در قلب مردم این دیار ایجاد شد در قلب همه ما ایرانیان هم نشست. ما نیز سوگ نشینانم این زندگی های زیر آوار مرگ مانده ایم. ما هم در شرق باشیم یا در شمال و جنوب یا هر کجای ایران، خود را سیاه پوش و ماتم زده ندگی های به مرگ رسیده یا هر کشور می دانیم. ما اهل یک روزگار و ثانیه های در یک زمان نشسته ایم بنابر این با همه وجود هم نوای سعدی می شویم تا بگویم هم در دروز گاران داغ هموطنان خویش ایم. مادر کرمانشاه نیستیم، از بیستون فاصله داریم اما حرف به حرف شیرین و فرهاد را بارها خوانده ایم. صدای

تیشه هرگز خاموش نمی شود در گوش هوش ما و صدای قربانیان زلزله نیز هم. کرمانشاه امروز یعنی همه ایران، یعنی ۸۰ میلیون عاشق به سوگ نشسته که منتظرند تا تمام قد به یاری برخیزند. یعنی یک ملت که داغ را می شناسد و نفسی دارد که زخم هار امعجزه آسا مرهم می گذارد. کرمانشاه امروز یک دل است و یک زبان حتی اگر به همه زبان ها فریاد شود. کرمانشاه امروز به زبان کردی و آذری و عربی و بلوچی و لری و فارسی و... یک جور قرائت می شود در شکوه همدلی. کرمانشاه امروز پایتخت توجه جان های عاشق و دست های فعال و اندیشه های تواناست. امروز همه حاکمیت با فرمان رهبر انقلاب، پشت



عکس ها از ایران ایستنا، تسنیم، مهر و خبر آنلاین



پسری زیر زمین بود و پدر بیل نداشت...

به بهانه زلزله کرمانشاه و غم از دست دادن تعدادی از هموطنان مان، بخشی از شعری از «حامد عسکری» را مرور می کنیم. شعری که بعد از زلزله شهر مادری اش بم و در دیدار شعرا بارهبری آن را خواند.

داغ داریم نه داغی که بر آن اخم کنیم
مرگ مان باداگر شکوه ای از زخم کنیم
مرد آن است که از نسل سیاوش باشد
"عاشقی شیوه رندان بلا کش باشد"
چند قرن است که زخمی متوالی دارند
از کویر آمده ها بغض سفالی دارند
بنویسد گلوهای شما راه بهشت
بنویسد مرا شهر مرا خشت به خشت
بنویسد زنی فرد که زنبیل نداشت
پسری زیر زمین بود و پدر بیل نداشت
بنویسد که با عطر وضو آوردند
نعش دلدار مرا لای پتو آوردند
زلف ها اگر چه پر از خاک و لیش گر چه کیود
"دوش می آمد و رخساره بر افروخته بود"
خوب داند که به این سینه چه ها می گذرد
هر که از کوچه معشوقه ما می گذرد
بنویسد غم و خشت و تگرگ آمده بود
از در و پنجره ها ضجه مرگ آمده بود
مثل وقتی که دل چلچله ای می شکند
مرد هم زیر غم زلزله ای می شکند
زیر بار غم شهرم جگر م می سوزد
به خدا بال و پر م می سوزد.....



حضور مردم در مراکز اهدای خون



جشن تولدی که نیمه تمام ماند...

